

پیش درآمد

۱- از اعزام سفیر سنای حکومت ونیز به نزد امیر حسن بیگ معروف به اوزون حسن در نیمه‌ی دوم قرن پانزدهم میلادی تا آمدن برادران شرلی به ایران در اواخر قرن شانزدهم و عزیمت اوروج بیگ به اسپانیا به همراه آنها و تبدیل شدن او به "دون ژوان ایرانی"؛ از سفر دنگیز بیگ به اسپانیا و پرتغال و مثله شدن اش در بازگشت به دستور شاه عباس و خودکشی نقدعلی بیگ از ترس عقوبت به هنگام بازگشت اش از انگلستان در اوایل قرن هفدهم تا اعزام محصل به انگلستان و فرانسه و کارگر به روسیه از سوی دولت در عهد فراهانی‌ها و امیرکبیر؛ از آمدن مستشاران نظامی تا ترجمه‌ی "حکومت دیاکرت" با همکاری گنت دوگوبینو و ملا لاله‌زار؛ از تأثیرپذیری تجدّد خواهان ایرانی از آثار عصر روشنگری تا اوایل نهضت مشروطیت به هنگامی که "جوانان پُرشور هرکدام رساله‌ای از انقلاب فرانسه در بغل دارند و می‌خواهند زُل دانتون و روبسپی را بازی کنند"؛ و سرانجام به صورتی فراگیرتر در سرتاسر قرن بیستم و پیدایش دو نقطه عطف نیما و هدایت در پهنه‌ی شعر و شعور مدرن ما؛ به‌طور کلی برهه‌هایی از روند دگردیسی ناهموار و نایک‌دست و ناتمام ذهنیت فردی و اجتماعی ما به سوی

"مدرن شدن" را تشکیل می‌دهد. از میانِ وجوه بسیار و گوناگون این روند یکی این است که ذهنیتِ ما چند قرن است به دورانی تاریخی گام نهاده که دیگر نمی‌تواند محصور در دیوارِ چینِ "خود" بماند و به "آنچه خود داشت" بسنده کند. وجهِ درخورِ توجهِ دیگر این است که مهم‌ترین منبع الهام "غیرخودی" ما در این مدت به ویژه در عرصه‌ی اندیشه و هنر خطه‌ای بوده است که از ابتدا از فرطِ غرابت و جذبه "فرنگ" اش نامیده‌ایم، یعنی کشور فرانسه.

۲- در همین دوره‌ی تاریخی، پس از سیطره‌ی قدرت‌های استعماری هلند، پرتغال، اسپانیا، بلژیک، و به دنبال ویرانگری‌ها، قتل‌عام‌ها و انهدام‌های بسیار، رفته‌رفته قدرت‌های دیگری چون انگلستان، فرانسه، روسیه، آمریکا، آلمان، ایتالیا، جغرافیای اقتصادی - سیاسی جهان را به صورت کنونی درآوردند، یعنی بر اساس حرکتِ ذاتیِ نظامی که بر آنها حاکم بود، جهان را نه فقط به خاک و خون و آتش بلکه به "گند و گُه" کشیدند، آنهم نه به معنای مجازی مورد نظر مارکس و فروید بلکه به معنای حقیقی کلمه. اما در همین دوران، دگرگون‌سازترین دستاوردها در عرصه‌ی شناخت و هنرنیاز برآمده از همین جوامع بوده است. گویی این گفته‌ی مارکس چندان نادرست نیست که در عرصه‌ی تاریخ نیز همچون عالم زیست، حیات از گِل و لای می‌روید.

۳- از عواقبِ مرض - نشانه‌ی هاملت‌گونه در "یا این یا آن" و نه "هم این و هم آن" دیدنِ هستی، حذفِ نگاهِ مرکب و چندبُعدی به پدیده‌ها و درنیافتنِ سرشتِ هزارتوی حیات است.

اندک کاوشی نقادانه در نحوه‌ی برخورد و نگرش مسلط بر حوزه‌ی اندیشگی ایرانی آشکار می‌سازد که از کنجکاوای حیرت‌زده‌ی اولیه تا نخ‌نما شدنِ تئوری "غرب‌زدگی" و سرانجام "پست مدرن شدن" اهلِ نظرِ ما در سالهای اخیر، آمیزه‌ای مسلکی از عناد و پرستش در بسترِ فانتاسم‌ها و اوهام موجبِ سلطه‌ی تشمتی سخت‌جان بر عرصه‌ی اندیشه و شعر و شناختِ ما و نوعی

کُندی و تأخیرِ تاریخی در فرایندِ آگاهی و نقادِ ریشه‌ای بوده است. نشانه‌ی آشکارِ این تشمت را می‌توان در سلطه‌ی نگاهِ مائوی، در قالبِ خدایی یا اهریمنی دیدنِ تحولِ تاریخیِ جوامعِ اروپایی باز یافت. بی‌تردید هیچ‌یک از دو قطبِ این اتوپی‌سازی مثبت و منفی قدرتِ درک و تشخیصِ واقعیتِ پدیده‌های مثبت و منفی در این جوامع را نداشته و نخواهد داشت. اما اگر واقعیاتِ زندگی اجتماعی ما خود به خود ارزش و اعتبارِ عنادِ مسلکی را از رونق افکنده است، در عوض تشدید نوعی جهالت و تجاهل در قطبِ دیگر را دامن زده است. هم از این رو اطلاعاتِ سوپرمارکتی با چاشنی تحلیل‌های مطبوعاتِ مافیایی "جهان آزاد" هنوز اروپا را در "عصرِ روشنگری" جامی‌زند تا این واقعیت را پنهان نگاه دارد که باطریِ دستگاهِ وهم و ستم، تاریک‌اندیشی و توتالیتاریسم، اکنون مدت‌هاست در بانکِ صادراتِ دموکراسیِ اروپایی نیز شارژ می‌شود. از سوی دیگر همین جهالت و تجاهل هرگونه انتقادِ ریشه‌ای از دموکراسی‌های موجود را حرام می‌شمارد. حال آنکه اولاً دموکراسیِ سیاسی، تازه به معنای واقعی و نه مافیایی آن، هرگز نمی‌تواند هدفی فی‌نفسه باشد و ارزش و اعتبارِ آن در امکانِ فراگذشتن از آن و رسیدن به رهاییِ تاریخی - انسانی از طریقِ امحای ارباب‌سالاری است. ثانیاً نه تنها حضورِ ارباب‌سالاری و غیابِ نقد و مبارزه‌ی مؤثر علیه آن در دموکراسی‌های موجود هیچگاه به این شدت و وسعت نبوده است بلکه کوسِ رسواییِ قدرت‌های اروپایی و احزابِ سیاسی آن، از چپ و راست و ریز و درشت، روی پلشتِ حکامِ پیشین تاریخ را سفید کرده است.

۴- کلمه extrémisme که آن را به فارسی افراط و تندروری می‌نامیم، در قاموسِ ما بیشتر باری منفی داشته و نوعی زیاده‌روی را القا می‌کند که همچون مفهوم کهنِ ایبریس در تقابل با اعتدال و عدل و میانه‌روی قرار گرفته و به مثابه فزون‌خواهی کاری نابخردانه محسوب می‌شود. کاربرد این واژه

در واژگان سیاسی به معنای تعصب ورزی نیز به بار ناپسندیده‌ی آن افزوده است. اگر این مفهوم را از چنگ دلالت‌اش بر جهالت مسلکی و تعصب درآوریم و افراط را در پرتو مفهوم نیچه‌ای توان و نیرو حد و نهایت ممکن هر فرآیند بدانیم آنگاه می‌توانیم آن را مترادف رویکرد ریشه‌ای به کاربریم و بار مثبت یا منفی آن را نه فی‌نفسه بلکه باتوجه به سرشت و خواست فعل و فاعل آن بسنجیم. در این صورت در شعر و آگاهی و عشق و آفرینندگی نیز می‌توان افراطی بود.

کلمه‌ی دیگری که با کاربردی کج‌وکوله باری مبهم به خود گرفته است کلمه‌ی subversion (زیورورکردن و براندازی) است. بدون شک نخستین مترجمان این واژه مأموران امنیتی بوده‌اند که به تقلید از همکاران بین‌المللی خود آن را "خرابکاری" می‌نامیدند. لغت‌نامه‌های پیشین این واژه را به معنای انهدام، واژگونی، ویرانگری تعریف کرده‌اند. اما در یکی از واژه‌نامه‌ی جدید در برابر این کلمه چنین آمده است: «عملیات براندازی، براندازنده، شورشی، مربوط به براندازی حکومت‌ها از نظر سیاسی، اقتصادی، روانی، اجتماعی و فرهنگی». آنچه در این تعاریف غالب است برداشت از حکومت، حاکمیت و سلطه در چارچوب نهاد دولتی است. هم‌ازین‌رو بار منحصراً سیاسی در کاربرد این مفهوم باعث شده تا الگوی براندازی در ذهنیت ما بیشتر با تداعی چهره‌هایی چون نظام‌الملک و حسن صباح تبلور یابد تا خیام. روند براندازی خود این الگو با نیما و هدایت آغاز شد اما پیوستگی و استمرار نیافت و هنر نقد رادیکال در ایران ناشناخته ماند.

۵- تأثیرپذیری و الهام‌گیری شعروادب پیشرو ایرانی از شعر و شناخت رادیکال فرانسوی پس از دو نقطه‌ی عطفی که در یوش و پرلاشز آرمیده‌اند دیگر جز در جرقه‌های جسته‌گریخته در چندین دهه‌ی اخیر ژرفا و گستره

نیافت. سارتر، آلتوسر، و بدترازهمه رژیس دُبره شاخص اندیشه‌ی پیشرو فرانسوی در اذهان اندیشمندان ایرانی گردید. تب آندره مالروشناسی چنان بالا گرفت که دیگر مجالی برای مطرح شدن اصیل‌ترین جنبش‌های شعر و نقد و شناخت، یعنی مباحث و مبانی نظری و عملی دادائیس‌ها، سوررئالیست‌ها و سیتواسیونیست‌ها باقی نگذاشت. این ناآشنایی و غیاب نه فقط در آثار منتشرشده‌ی نیم‌قرن اخیر در ایران بلکه در آثار اهل قلم ایرانیان مقیم خارج حتا در ناپاریس نیز منعکس است.

۶- اما اوضاع حاکم بر کشورهای که شاهد شکل‌گیری این جنبش‌ها بوده‌اند نیز این ناآشنایی و غیاب را به صورتی دیگر بازتولید می‌کند. اکنون آلودگی و مرگ نه تنها منابع طبیعی سیاره بلکه اذهان آدمیان را نیز آغشته و ابعاد واقعی تخریب برای نخستین بار در تاریخ از امکان تخیلی آن فراتر رفته است. کاراترین جنبه‌ی نیرنگ عقل و مخرب‌ترین پیامد شعور کاذب اینک در یکی انگاشتن تراژدی وجودی و جبری بشر با تراژدی اجتماعی و اختیاری او جلوه یافته است. انسان محصور در ایده‌ئولوژی سرمایه و سود، انقیاد به قوانین اقتصاد موجود را تقدیری ناگزیر و تغییرناپذیر تلقی می‌کند. موجودی که حتا به سرش زده تا بر قانون مقدر مرگ چیره شود اما غلبه بر قوانین مرگبار اقتصاد را کفر و تابو و محال علمی می‌داند. درست در برهه‌ی تاریخی‌ای که انسان از امکاناتی برخوردار شده که بتواند با آشتی و وحدت استعلایی خویش با طبیعت از طریق شناخت و فرهنگ بهشت آرزویی خویش و به قول رمبو عید آسمانی را در زمین خاکی تحقق بخشد، خود را به بندگی اختیاری در دوزخ اقتصادی محکوم ساخته و عاجزانه و مغبون به فرمان بتی زانورده که هیچ ممکن جز سلطه‌ی کالا نمی‌شناسد. هرچه دامنه‌ی شناخت و امکان تحقق جامعه‌ای انسانی به صورتی که در آرزوهای اوتوپیا بهشت زمینی در واقعیت بیشتر شده، افق دید و مطالبه تنگ‌تر و تمکین و انقیاد در ذهنیت شدیدتر گردیده است.

مردمی که ریه‌هاشان از هوای آلوده‌ی ناشی از صنعتِ سودجویانه برآماسیده بی‌آنکه جیک بزنند ناظرِ منفعل تمدنی ضدانسانی‌اند. مواد غذایی بی‌کیفیت و تقلبی اکنون به ویروس جنون و حناق نیز آغشته‌اند اما واکنش شهروندانِ دموکراسی‌نمایی همچون واکنش انسان‌های دورانِ غارنشینی در برابر بلاهای طبیعی است. همین جعل و تحریف و مرگ‌صفتی در عرصه‌ی تولیدِ مادی مدت‌هاست اذهان و افکار و معنویات را نیز آلوده ساخته است. بازار رنگارنگ فرهنگ عرصه‌ی جنگ‌های زرگری میان فیلسوفان، هنرمندان، دانشمندان و روزنامه‌نگاران است که با نیهیلیسم و کلبی‌منشی در حفظ جامعه چنان که هست با هم مسابقه گذاشته‌اند. در چنین شرایطی طبیعی است که، مثلاً در خود فرانسه نیز، فرهنگ و شناخت اصیل و نقدِ رادیکال در پستوی خانه پنهان بماند، یعنی اجباراً به گونه‌ای درآید که امکان تأثیرگذاری بر آگاهی و شناختِ جمعی را نداشته باشد. تمامی رسانه‌ها، تریبون‌ها، کرسی‌های تدریس، اورگان‌های رسمی فرهنگ و هنر، زیر سیطره‌ی اندیشه‌ای است که با جهل و جعل، تحریف و تحمیق، در پی پرورش شهروندانی مطیع اوامر اقتصاد است. این همه در جوامعی صورت می‌گیرد که عصاره‌ی شناخت و آگاهی عظیمی را نیز در خود انباشته دارند. اگر حجم آگاهی و شناخت موجود در این جوامع را به تناسب توزیع و تقسیم اجتماعی آن با حجم تولیدِ مادی و امکان دسترسی افراد به فرآورده‌های آن مقایسه کنیم می‌بینیم که سطح شعور شهروندان کاپیتالیسم پیشرفته نسبت به ثروت فرهنگی بالقوه موجود در این جوامع از لحاظ تاریخی به حدِ هولناکی پایین است. در فرانسه طبق آمار رسمی ده میلیون نفر در فقر و تنگدستی مالی و مادی به سر می‌برند. ملاک این محاسبه حدِ دست‌یابی و استفاده‌ی افراد از فرآورده‌های مادی است. اما تاکنون هیچ آماری از کمیت و به خصوص کیفیت فقر "معنوی" و آگاهی، یعنی سطح شناخت و شعور مؤثر تهیه نشده است تا نشان دهد که فقدان آگاهی در این جوامع به مراتب

شدیدتر از حرمان مادی است. یعنی آنچه نخست از بردگان سلب می‌شود امکان کسب آگاهی از بردگی‌شان در جهت امحای آن است. پس نقدی که به شیوه‌ی تقسیم ثروت برآمده از منابع طبیعی یک کشور ناپیشرفته معترض است و آن را با اوصافی چون "بی‌عدالتی" و "حیف و میل" افشا می‌کند باید در قبال تضییع مخازن فرهنگی موجود در جوامع پیشرفته، که تاریخاً از انباشت شناخت‌ها و تجربیات بسیار فراهم آمده است، سراسر عصیان باشد. آنچه نوام چومسکی در باره‌ی مراکز دانشگاهی، فرهنگی، پژوهشی و رسانه‌ای آمریکا و جیره‌خواری آنها برای تضمین منافع قدرت سیاسی - اقتصادی آمریکا می‌گوید در باره‌ی دیگر کشورهای دموکراتیک نیز صادق است. خفقان مدرنی که آنها را احاطه کرده نهادهای رسمی را وسیله‌ی تعمیم حرف بی‌اثر و سکوت مؤثر قرارداده تا اندیشه و اعتراض را باتیغ ایده‌ئولوژی اقتصاد اخته سازد و دورِ باطل حفاظت از وضع موجود را تکرار کند. این اسارت جهانشمول نیروی بالقوه عظیم عصیان را از دست‌یابی به آگاهی رادیکال بازداشته و سردرگم کرده است.

منظور از نقدِ مدرنِ رادیکال، ذهنیتی است که با شعر رمبو و لوتره‌آمون آغاز می‌شود، در جنبش دادائستی و سپس سوررئالیستی شکل‌هایی می‌گیرد و سرانجام در حرکتِ سیتواسیونیست‌ها و جنبش ماه مه ۱۹۶۸ به یک پراکسیس یا کردار اندیشی فرهنگی نافروکاستنی تبدیل می‌گردد که در آن زیستن شعر بر نوشتن آن تقدم می‌یابد و نقد جدایی و انتزاع مبنای هنر قرار می‌گیرد.

تدوین کنندگان اصلی نظریه‌ی سیتواسیونیستی، گی دوپور Guy Debord و رائول وِنِه‌گم Raoul Vaneigem هستند. در باره‌ی زندگی و آثار گی دوپور و جنبش سیتواسیونیست‌ها می‌توان به توضیحاتی که در مقدمه‌ی ترجمه‌ی فارسی جامعه‌ی نمایش (نشر آگه ۱۳۸۲) آمده مراجعه کرد.

رائول وِنِه‌گم به تاریخ ۲۱ مارس ۱۹۳۴ در لسین Lessines واقع در بلژیک

زاده شده است. در تحصیلات دبیرستانی رشته‌ی علوم انسانی، یونانی و لاتین می‌خواند. نیچه و کافکا را کشف می‌کند. در ۱۹۵۱ در دانشگاه آزاد بروکسل به تحصیل در رشته‌ی فیلولوژی می‌پردازد. پایان‌نامه‌ی تحصیلاتش را به بررسی شعر لوتره آمون اختصاص می‌دهد که متولیان دانشگاه آن را فقط به صورت سانسور شده می‌پذیرند. از ۱۹۵۶ تا ۱۹۶۴ در مدرسه‌ی عالی شهر نی‌ول Nivelles تدریس می‌کند. با ترک این نهاد آموزشی دیگر شغلی نمی‌گزیند و تنها با نوشتن کتاب‌هایش و مقالاتی برای دانشنامه‌های معتبر سر می‌کند. در ۱۹۶۱ با آتیلا کتنی، گی‌دُبور و میشل برنشتاین آشنا می‌شود. به انترناسیونال سیتواسیونیست می‌پیوندد و در ۱۹۷۰ از آن کناره می‌گیرد. از آن هنگام تا کنون کتاب‌های بسیاری نوشته که در واقع همه شکل‌های گوناگون در یک تم یگانه‌اند و همان مبارزه‌ی گروهی سیتواسیونیست‌ها را این بار به‌طور فردی ادامه می‌دهند: نقد رادیکال جامعه‌ی ضدانسانی، عصیان علیه تخریب، شور زندگی آفرینی. او در حال حاضر در زادگاه خود زندگی می‌کند.

در اروپای امروزه رائل و نه‌گم چهره‌ای کم‌نظیر و شاید تنهاترین نمونه‌ی یک نقاد رادیکال است. برای معرفی او مقاله‌ی بلندی^۱ از میشل اونفره، فیلسوف معاصر فرانسوی و از معدود مدافعان و نه‌گم را ترجمه کرده و قرار بود (با موافقت و حتا ابراز افتخار خود میشل اونفره از این اقدام) آن را در همین کتاب بگنجانم. اما به دلیل محدودیت کتاب فقط بخش‌هایی از آن را در این جا نقل می‌کنم:



۱. مشخصات مقاله و کتاب مذکور چنین است:

Michel Onfray, « Célébration du gaz lacrymogène » in *Les vertus de la foudre, Journal hédoniste* Tome 2, Paris, Grasset, 1998.

«رائول و نه‌گم از زمان نوشتن رساله‌ی زندگی‌دانی برای استفاده‌ی نسل‌های جوان (۱۹۶۷) تاکنون مدام در کار تعمق و تدقیق اندیشه‌ای است که همچنان راست و ژک و بی‌آلایش باقی مانده است؛ درحالی که همه چیز در پیرامون او در بزرگداشت کز و کوله‌گی و پیچ‌وتاب است. و نه‌گم به شرح واقعیت جاری بسنده نمی‌کند تا بخواهد پیچیدگی آن را نشان دهد، یا کتاب‌هایی اشباع‌شده از این ایده بنویسد که واقعیت جاری به قدری پیچیده است که هیچ چیز درباره‌اش نمی‌توان گفت. او با طرد کسانی که با سرسپردن به آرمان انصراف از هرگونه آرمان شهری، طرفدار واقع‌گرایی‌ای هستند که یگانه معیار ارزنده و ممکن قلمداد می‌شود، جهانی را که جهان سرمایه‌داری سیاره‌ای است به باد حمله می‌گیرد تا جهان دیگری پیش نهاد کند. و جهانی که او در کتاب مایی که امیال‌مان بی‌انتهاست (۱۹۹۶) آرزو می‌کند، صاف و ساده همگان را فرامی‌خواند تا جنبش مه ۱۹۶۸ را همچون به پایان رساندن اقدامی به اتمام نرسیده به فرجام برسانند [...] فرهنگ در خدمت براندازی، این در زمانه‌ای که علم و دانایی در آن تقریباً همیشه جیره‌خوار بازار است، نظریه‌ای به دارا و یختنی است. چنین نظریه‌ای در دنیای فرهیختگان نابخشودنی و گناه کبیره است. در این هنگام که علم و دانایی غالباً در مقام قدرت و توانایی مورد استفاده‌ی جهان مسلط عمل می‌کند و در خدمت دارندگان جاه و مقام است، خواندن آثار اندیشمندانی که طرحی به‌کلی برعکس مطالبه می‌کنند، قوت قلب می‌بخشد: و نه‌گم بر آن است تا همچون گرامشی به فرهنگ توان‌تعلیم‌دهنده‌ی براندازی دهد. دولوز هم، چنین عمل می‌کرد و می‌اندیشید. پیش از آن‌ها نیز مارکس و انگلس چنین کردند. فرهنگ با بیرون آمدن از کاربردهای بازتولید اجتماعی، چهره‌ی زندگی روزمره را تغییر می‌دهد. اگر علم و دانایی فقط فرصت قدرت عمل در حفظ جهان - چنان که هست - به انسان دهد، لایق سوزانده شدن است. همین و بس.

همه‌ی آثار او به شکل واریاسیونی در مایه‌ی براندازی ساخته شده و بنایی در

بزرگداشت گاز اشک‌آور پیش می‌نهد. این مجموعه با استفاده از گونه‌های متفاوتی شکل گرفته است: از هجونامه و اخطاریه گرفته تا نامه و خطابه و رساله. با این همه، آثار وِنِه‌گِم از امکانات پژوهش دانشورانه نیز غافل نیست، و همین زمینه موجب نزدیکی آن به بهترین کارهای میشل فوکو می‌گردد. کتاب **جنبش آزاده روحی** (۱۹۸۶) را می‌توان همچون فتح بابی در شیوه‌ی جدید پرداختن به تاریخ مطالعه کرد؛ شیوه‌ای که در مقاومت در برابر مسیحیت (۱۹۹۳) یا ملحدان (۱۹۹۴) به چشم می‌خورد. ترمطرح شده در این کتاب‌ها بنیادی است و استوار بر پیامدهای بسیار: «قرون وسطا همانگونه مسیحی بوده که کشورهای بلوک شرق کمونیستی هستند». (تاریخ انتشار: ۱۹۸۶)

[...] آنگاه که وِنِه‌گِم قلم و دوات تاریخی را کنار می‌گذارد قادر است فیلسوفی باشد که زبان به لعن و نفرین می‌گشاید و دوران کنونی را موضوع ترجیحی خود قرار می‌دهد. مثلاً کتاب مایی که امیال مان بی‌انتهاست (۱۹۹۶) این فرصت را به خوانندگانش عرضه می‌کند تا بروز مجدد تراهایی را ببینند که زمانی باعث خوش‌وقتی نسل‌های دیگری شده بود و هنوز که هنوز است می‌توان آن‌ها را در رساله‌ی زندگی‌دانی برای استفاده‌ی نسل‌های جوان (۱۹۶۷)، کتاب **لذت‌ها** [کامنامه] (۱۹۷۹)، یا خطاب به زندگان درباره‌ی مرگ حاکم بر آن‌ها و فرصت رهاشدن از چنگ آن (۱۹۹۰)، مطالعه کرد. این فریادهای یگانه در مایه‌های چندگانه هر بار بیانگر همان نفرت از جهان کهنه و همان اضطراب رهاشدن از چنگ آن به خاطر ساختن جهانی است که بیشتر به فکر اروس [= عشق] باشد تا تناتوس [= مرگ].

[...] وِنِه‌گِم همچنان در مسیر خود می‌راند. در منظر ایدئولوژیک کنونی، که همچون مرده‌شوی خانه‌ای به شدت ضد‌عفونی شده است، وِنِه‌گِم هنوز جرأت طرح مفاهیمی را دارد که بدبینان بدان‌ها پوزخند می‌زنند، و در این مورد هم رایحه‌ی گاز اشک‌آور به مشام می‌رسد، زیرا وِنِه‌گِم جرأت می‌کند از کالا و بازار

حرف بزند، از ارزش کاربرد و ارزش مبادله بگوید، از سرمایه و گرایش نرخ سود به کاهش، از پرولتاریا و فقیر شدن، از پول و انباشت مالی. مضمون‌هایی که امروزه چنان از آن‌ها اجتناب می‌شود که موقعیت‌ها و حالت‌های واقعی شاخص و مرتبط به آن‌ها را نیز از رده خارج می‌کنند. چه تعداد از فیلسوفان در جهانی که به گرگ‌ها وانهاده شده است کبک صفت بر خر مراد سوارند؟

رائول وِنِه‌گِم با این دستمایه‌های مفهومی کژروی‌ها و انحرافات کنونی را تحلیل می‌کند: از فرآورده‌های سمی صنعتی تا محصولات کشت و صنعت غذایی، خشونت‌های شهری یا اماکن تحصیلی، خرابی‌های زیست‌محیطی یا هذیان‌های دستکاری ژنتیکی، جنون‌های نسل‌کشانه و دیگر هیستری‌های معلول مجتمع نظامی صنعتی، هر آنچه نشانگر افسارگسیختگی جهانی است که در پشت مرگ و مذهب سرمایه‌داری سیاره‌ای مأوا گزیده، توسط وِنِه‌گِم در منطقی انتقادی - به معنایی که در مکتب فرانکفورت از آن مستفاد می‌شد - موشکافی، بازخوانی و رمزگشایی می‌شود. سزای هر آنچه پیروی از سائق (رانه)‌های مرگ را مجاز بداند پیکان‌های انتقادی فیلسوف است. من شخصاً افسوس می‌خورم که وِنِه‌گِم در انتقادهای خود از لذت‌جویی [ادونیسم] و توان‌خواهی [خواست قدرت]، این دو مفهوم را به صورتی به کار می‌برد که مورد استفاده‌ی محافظه‌کاران نظیر پاپ ژان پل دوم است. درست است، لذت‌جویی و همانقدر نیز توان‌خواهی یا خواست قدرت می‌تواند یاری‌رسان مصرف‌گرایی کاپیتالیستی باشد. در هر دو مورد، پای بزرگداشت کالا و رانه‌های مخرب در میان است که به راستی از بت‌واره‌های لیبرالیسم‌اند. اما در منطقی غیرکاپیتالیستی، این دو مفهوم می‌توانند معنایی دیگر بگیرند و سزاوار تعریفی تازه، اگر نگوئیم انقلابی، باشند. کاربرد بدون احتیاط و بدون تمایزشان از سوی رائول وِنِه‌گِم ممکن است به قیمت پیدا کردن دوستانی برایش تمام شود که لایق او نیستند.

به ویژه آنکه طرحی که او برای جامعه دارد از آغاز تا کنون بی چون و چرا برخاسته از لذت جویی است و به طور ریشه‌ای و رادیکال از خواست قدرت همخوان با کام‌خواهی سرچشمه می‌گیرد. نشانه‌ی شاخص مجموعه‌ی این طرح، شعر و شاعرانگی زیسته شده، تولید خویشتن به مثابه یگانه اثر هنری ارزشمند، دعوت به برآورده ساختن امیال همراه با تمامی گسترش ممکن و قابل تصورشان، به منظور آشتی دادن انسان با خویش، با همانندان، و با سیاره است. کل این طرح در خدمت منویات نشاطی ده‌چندان شده است. رائل وِنه‌گِم در نقطه‌ی مقابل قرائت واقعیتی که با منفیات مهاجم شکل و معنا می‌گیرد، جامعه‌ای پیش‌نهاد می‌کند که برپایه‌ی بزرگداشت برانگیزاننده‌های زندگی ساخته می‌شود. آیا این اصل گردآورنده‌ی اوتوپیا (آرمانشهر) او نیست؟ به اعتقاد وِنه‌گِم آنجا که هرگونه تمدن مدرن با اتکا به انصراف، اختگی و مثله‌کردن خویش زنده است، باید اقتصاد را به خدمت انسان درآورد و به این طریق دست به انقلابی کوپرنیکی زد که بزرگداشت امیال را امکان‌پذیر سازد. براین مبناست صفحه‌های درخشانی که وِنه‌گِم درباره‌ی کار و بیکاری، تفریح و خودآفرینی، و حتی آموزش و پرورش نوشته است.

این قرارداد اجتماعی نوین مستلزم پایان یافتن فرمانروایی کمیت و فرارسیدن عصر کیفیت، از میان رفتن کمیابی و برآمدن فراوانی، الغای ارزش مبادله و بزرگداشت ارزش کاربرد، جلوگیری از بخش بوروکراتیک و ارتقای بخش تولیدکننده‌ی ثروت، نشانیدن تعاونی به جای شیوه‌ی تولیدی غول‌آسا، انرژی‌های ملایم به جای انرژی‌های آلاینده، اولویت دادن به حفظ سیاره به جای استثمار آن، قرار دادن تکنیک در خدمت آزادسازی انسان‌ها و نه به بند کشیدن تن و زندگی آن‌هاست. بدیهی است سکوی نظری و پرومته‌وار مه ۶۸ را که باید به فرجام رسد، در این نکات می‌توان بازشناخت.»

در مکاتبه با رائل وِنه‌گِم از او خواهش کردم تا برای ترجمه‌ی فارسی کتابش نکته‌هایی را برای من توضیح دهد. او با دقت و گشاده‌رویی، دوستانه این خواسته‌ی مرا برآورده ساخت. ساعت‌ها نیز حضوری در این باره گفت‌وگو کردیم. اما همانطور که به خودش نیز گفتم، اقدام من برای ترجمه‌ی سبک دقیق و پُرصلابت او به فارسی به سفر مجنونی می‌ماند که می‌خواهد عمارتی باشکوه را در مخروبه‌ای دل‌انگیز مجسم سازد. به هر حال با توجه به توضیحات او مدام با معادل‌های فارسی کلنجار رفته‌ام و هر جا لازم بوده عین توضیحاتش را در زیرنویس‌ها نقل کرده‌ام. همه‌ی زیرنویس‌ها و نیز آنچه میان دو قلاب [...] آمده در فرایند ترجمه‌ی فارسی به متن اصلی افزوده شده است.

کتابشناسی رائل وِنه‌گِم

- رساله‌ی زندگی‌دانی (چگونه زیستن) برای استفاده‌ی نسل‌های جوان

Traité de savoir-vivre à l'usage des jeunes générations, Paris, Gallimard, 1967, 1969, avec la postface « Toast aux ouvriers révolutionnaires », 1973, 1974, 1975, 1977, 1978, 1981, 1989, 292 p., rééd. coll. Folio Actuel n° 28, avec la préface « Quotidienne éternité de la vie », 1992, 2003, 367 p.

- از اعتصاب نارام تا خودگردانی فراگیر

De la grève sauvage à l'autogestion généralisée, Paris, UGE, coll. 10/18, 1974, 125 p.

- تاریخ بی‌پیرایه‌ی سوررئالیسم

Histoire désinvolte du surréalisme, Nonville, Paul Vermont, coll. Le Rappel au désordre dirigée par Jean-Claude Hache, 1977, 165 p., rééd. Paris, L'Instant, 1988, 165 p.

- کتاب لذت‌ها (کامنامه)

Le Livre des plaisirs, Paris, Encre, coll. L'Atelier du possible dirigée par André

Folio Actuel n° 86, 2001, 269 p.

– اعلامیه جهانی حقوق موجود انسانی

Déclaration universelle des droits de l'être humain. De la souveraineté de la vie comme dépassement des droits de l'homme, Paris, Le cherche midi, coll. Amor Fati dirigée par Jean-Yves Clément, 2001, 208 p.

– فرهنگ نقل قول‌ها در خدمت سرگرمی و درک زمانه

Dictionnaire des citations pour servir au divertissement et à l'intelligence du temps, Paris, Le cherche midi, coll. Amor Fati dirigée par Jean-Yves Clément, 1998, 240 p.

– در ستایش تن‌آسایی پالایش یافته

Éloge de la paresse affinée in La Paresse, Paris, Éditions du centre Georges Pompidou, coll. Les Péchés capitaux n° 1, 1996, p. 12-29.

– حرف‌های پیش‌پاافتاده‌ی بنیادی

Banalités de base, Paris, Ludd, 1995, Note préliminaire de l'auteur, 88 p., rééd. Paris, Verticales, coll. Minimales, 2004, avec une Préface à la présente édition (cette édition ne reproduit pas la note de 1995), 112 p.

– لویی اسکوتتر

Louis Scutenaire, Paris, Seghers, coll. Poètes d'aujourd'hui n° 265 dirigée par Bernard Delvaille, 1991, 189 p.

– تروریسم یا انقلاب

Terrorisme ou révolution, notes sur les conditions présentes et préliminaires à la lecture de Cœurderoy » in Ernest Cœurderoy, *Pour la révolution*, Paris, Champ Libre, coll. Classiques de la subversion n° 2/3, 1972, p. 7-44.

– عصر آفرینندگان

L'Ère des créateurs, Bruxelles, Éditions Complexe, coll. L'Ivre examen, 2002, 113 p.

– برای الغای جامعه‌ی کالایی. برای جامعه‌ای زنده

Pour l'abolition de la société marchande. Pour une société vivante, Paris, Payot, coll. Manuels Payot dirigée par Lidia Breda, 2002, 2004, 137 p.

– سلام بر رابله

Bercoff, 1979, 209 p., rééd. Bruxelles, Labor, coll. Espace nord n° 87, avec une préface de l'auteur.

– جنبش آزاده - روحی

Le Mouvement du Libre-Esprit. Généralités et témoignages sur les affleurements de la vie à la surface du Moyen Âge, de la Renaissance et, incidemment, de notre époque, Paris, Ramsay, 1986, rééd. Grenoble, L'or des fous, 2005.

– خطاب به زندگان درباره‌ی مرگ حاکم بر آنها و فرصت رهاشدن از چنگ آن.

Adresse aux vivants sur la mort qui gouverne et l'opportunité de s'en défaire, Paris, Seghers, 1990, 2002, 263 p.

– مقاومت در برابر مسیحیت؛ جنبش‌های الحادی از آغاز تا قرن هزدهم

La Résistance au christianisme. Les hérésies des origines au XVIIIe siècle, Paris, Fayard, 1993, 491 p.

– جنبش‌های الحادی (زندگیان)

Les Hérésies, Paris, PUF, coll. Que sais-je ? n° 2838, 1994, 1996, 1997, 128 p.

– هشدار به دبستانی‌ها و دبیرستانی‌ها

Avertissement aux écoliers et lycéens, Paris, Mille et une nuits, coll. La Petite Collection n° 69, 1995, 1998, 79 p.

– مایی که امیال مان بی‌انتهاست

Nous qui désirons sans fin, Paris, Le cherche midi, coll. Amor Fati dirigée par Jean-Yves Clément, 1996, 163 p., rééd. Paris, Gallimard, coll. Folio Actuel n° 59, 1998, 207 p.

– نُت‌هایی بدون خطِ حامل

Notes sans portée, Bruxelles, La Pierre d'Alun, coll. La Pierre d'Alun n° 30, illustrations de Roland Roure, 1997, 77 p., premier tirage port folio 600 ex. num.

– درباره‌ی ناانسانی بودن دین

De l'inhumanité de la religion, Paris, Denoël, collection Essai, 2000, 202 p.

– برای یک بین‌المللی نوع بشر

Pour une internationale du genre humain, Paris, Le cherche midi, coll. Amor Fati dirigée par Jean-Yves Clément, 1999, 189 p., rééd. Paris, Gallimard, coll.

Salut à Rabelais ! Une lecture au présent, Bruxelles, Éditions Complexe, coll. Littérature, 2003, 168 p.

– هیچ چیز مقدس نیست، هر چیزی می‌تواند گفته شود. تأملاتی درباره‌ی آزادی بیان
Rien n'est sacré, tout peut se dire. Réflexions sur la liberté d'expression, Paris, La Découverte/Reporters sans frontières, coll. Sur le vif, préface de Robert Ménard, 2003, 96 p.

– شوالیه، بانو، شیطان و مرگ

Le Chevalier, la Dame, le Diable et la mort, Paris, Le cherche midi, coll. Amor Fati, 2003, 264 p.

– پیشنهادهایی ناچیز به اعتصاب‌گران، برای خلاصی از چنگِ کسانی که با اخاذی اموال عمومی مانع زندگی ما می‌شوند

Modestes propositions aux grévistes, pour en finir avec ceux qui nous empêchent de vivre en escroquant le bien public, Paris, Verticales, coll. Minimales, 2004, 159 p.

افزون بر این‌ها، رائل وِنِه‌گِم کتاب‌ها و مقاله‌هایی نیز با نام‌های مستعار نوشته و کتاب‌هایش به زبان‌های گوناگون ترجمه شده است. نکته‌ی آخر این‌که، در چندسالی که انتشار این اثر به فارسی در دهلیز انتظار به سر بُرد، رائل کتاب‌ها و مقاله‌های دیگری نیز به فهرست آثارش افزود که من به دلیل گرفتاری‌های ناهم‌زمانی ذکر آنها را می‌گذارم تا وقتِ دیگر...

ب.ص.

دیباچه‌ی نویسنده بر ترجمه‌ی فارسی

هیچ کشور، خطه و شهری نیست که امروزه از بقیه‌ی جهان برکنار مانده باشد. آهسته‌آهسته باهمستان [کمونیته] ای نایک‌دست به وجود آمده که میهن‌اش کروی زمین است. همه‌ی ما خواه ناخواه شهروندانِ سیاره‌ای هستیم که، تناقض‌دارانه، هرروز بیش از پیش با ما بیگانه می‌شود.

ما روی زمینی گام برمی‌داریم که با چرکابه‌های محاسباتِ خودخواهانه ویران و آلوده گشته است. به میزانی که کوچک‌ترین خیابان‌های هر دیار به پنج قاره‌ی دنیا ره می‌برند و امور محلی به امور فراگیر و جهانی فراگشوده می‌شوند، ویرانه‌ها زیر پاهایمان بیشتر تلنبار می‌گردند. امواج سیل‌آسای کالا با فروکاستن ارزش‌های اجتماعی، دینی، ایدئولوژیکی و اخلاقی به ارزش مبادله‌ی صرف، به نوعی قیمت، راه‌نشانه‌های سنتی را زدوده است. بربریتی مُدرن که یخبندانِ پول رقم‌اش زده جانشین بربریت‌هایی شده که تاریخ آدمیان را پیش از این بس به خون آغشته بودند. نوسان‌های بازار بورس اکنون به جانشینی قدرت‌های اجدادی در پی آن‌اند تا جریانِ روزمره‌ی سرنوشت‌های فردی و جمعی را تعیین کنند. آن چنان که شاهد جدالی

سیاره‌ای هستیم میان توحش گذشته و قساوت سردی که اقتصاد جهانی شده ترویج می‌دهد. این آن گزینه‌ای است که ما فسخ‌اش می‌کنیم. نبرد ما در عرصه‌ای دیگر، در جهان دیگری است که از آن ماست.

هم‌زمان با اوج گرفتن خفقان اقتصادی، ایده‌ای همچنان زوید خود را می‌پیماید. ایده‌ای که از فرط آشنایی و الفت با ما بر ما خوب شناخته نیست، ایده‌ای که از تهران تا نیویورک در حال و هوای زمانه جاری است و هرچند بر عرصه‌ی خیال سایه گسترده و امیدها می‌پروراند اما شجاعت قبولاندن و به رسمیت شناساندن خود را ندارد. این ایده به سادگی تصریح می‌کند که هیچ مردی، هیچ زنی، هیچ کودکی نیست که برای خوشبخت بودن و آفریدن شرایط مناسب در پیرامون خویش برای خوشبختی همگان، زاده نشده باشد.

یک چنین خواست و آرزویی تا زگی ندارد. شمار بسیاری از ایدئولوژی‌ها و دین‌ها پیام مهرورزی، ندای برادری و فراخوان همبستگی پخش کرده‌اند. می‌دانیم که این‌ها چگونه همچون بذری بر خاکی سترون به هرز رفته و فاسد شده‌اند. حال آن‌که این خاک خود ماییم، زندگی روزمره‌ی ماست، همین زمینه‌ی وجودی و هستی‌مندی که زمان آن فرارسیده تا همچون زمینی که از آن دم که با آب زندگی آبیاری شود ایده‌ها را بارآور تواند ساخت، [به رسمیت] بازشناخته شود. یگانه آماج تمامی اقدامات ما، در کشاکش کمان و پیکان امیال و دلخواسته‌هایمان، باید انسانی‌تر شدن بی‌وقفه و بی‌قید و شرط باشد. ثروت یک ملت با ملاک توانگری و رونق اقتصادش محاسبه نمی‌شود، بلکه با مقیاس کیفیت زندگی مردم‌اش سنجیده می‌شود. آنچه ورای خرابی و زوال موجودات و چیزها بار دیگر در حال ابداع شدن است، انسان است. بین‌المللی نوع بشر پایه و اساس دیگری ندارد جز کشش و آرزوی هرکس برای یک زندگی بهتر در هر بخش جهان که باشد.

رائول ونه‌گم

مه ۲۰۰۲

بین‌المللی نوع بشر